

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Analysis of the Effects of Ignorance and Mistake on the Mental Element of Crimes Against Physical Integrity in Iranian Criminal Law and Imami Jurisprudence

Ramin Fathalizadeh¹, Seyed Alireza Mirheidari Langroudi^{1*}, Amirreza Mahmoudi¹

1. Department of Law, La.C., Islamic Azad University, Lahijan, Iran

* Corresponding Author's Email: m.mirheydari@iau.ac.ir

ABSTRACT

Today, the precise identification of the boundaries of will and awareness in attributing criminal conduct and determining criminal liability in crimes against the physical integrity of individuals has gained heightened importance due to its direct impact on delineating the boundary between qisas and diyah and preventing interpretive inconsistency. The principal issue of this study is the identification and analysis of the effects of mistake and ignorance on the realization, weakening, or elimination of the mental element of such crimes in Iranian criminal law and Imami jurisprudence. It appears that the governing logic concerning the effects of ignorance and mistake in Imami jurisprudence, relying on the distinction between excusable and culpable ignorance and supported by doctrines such as the Rule of Dar' and the principle of presumption of innocence, possesses greater conceptual and structural coherence. In contrast, the Islamic Penal Code has reflected these effects in a scattered, at times incomplete, manner and without clear operational criteria, thereby creating grounds for inconsistency in application. The systematic elucidation of the effects of doubt and mistake in assessing the mental element and their consequences for the transformation of offenses among intentional crime, quasi-intentional crime, and pure mistake, through a comparative analysis between Imami jurisprudence and positive law, constitutes the objective of the present study. This research was conducted through a descriptive-analytical method based on library sources. The overall conclusion indicates that the integration of legislative and interpretive standards and the reconstruction of operational criteria are essential conditions for achieving judicial security in the assessment of the mental element of this category of crimes.

Keywords: *Mistake, Ignorance, Crimes Against Physical Integrity, Mental Element of Crime, Imami Jurisprudence*

How to cite: Fathalizadeh, R., Mirheidari Langroudi, S. A., & Mahmoudi, A. (2027). Analysis of the Effects of Ignorance and Mistake on the Mental Element of Crimes Against Physical Integrity in Iranian Criminal Law and Imami Jurisprudence. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 5(2), 1-19.



تاریخ ارسال: ۱ بهمن ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۱ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۸ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۲۸ تیر ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ تیر ۱۴۰۶

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

تحلیل آثار جهل و اشتباه بر عنصر معنوی جرایم علیه تمامیت جسمانی اشخاص در حقوق کیفری ایران و فقه امامیه

رامین فتحعلی زاده^۱، سید علیرضا میرحیدری لنگرودی^{۲*}، امیررضا محمودی^۳

۱. گروه حقوق، واحد لاهیجان، دانشگاه آزاد اسلامی، لاهیجان، ایران
* پست الکترونیک نویسنده مسئول: m.mirheydari@iau.ac.ir

چکیده

امروزه بازشناسی دقیق حدود اراده و آگاهی در انتساب جنایت و تعیین مسئولیت کیفری در جرایم علیه تمامیت جسمانی اشخاص، به دلیل اثر مستقیم آن بر ترسیم مرز قصاص و دیه و جلوگیری از تشتت تفسیری، اهمیتی مضاعف یافته است. مسئله اصلی این پژوهش، شناسایی و تحلیل آثار خطا و جهل بر تحقق، تضعیف یا زوال عنصر معنوی این جرایم در حقوق کیفری ایران و فقه امامیه است. به نظر می‌رسد منطق حاکم بر آثار جهل و اشتباه در فقه امامیه، با اتکاء به تفکیک جاهل قاصر و مقصر و پشتوانه‌ای چون قاعده درأ و اصل برائت، از انسجام مفهومی و ساختاری بیشتری برخوردار است؛ در حالی که قانون مجازات اسلامی این آثار را به صورت پراکنده، گاه ناتمام و بدون معیارهای اجرایی روشن منعکس کرده و بدین سان زمینه ناهمسانی در اعمال آن را فراهم آورده است. تبیین نظام‌مند آثار شبهه و اشتباه در ارزیابی عنصر معنوی و پیامدهای آن بر استحاله جنایت میان عمد، شبه‌عمد و خطای محض، با تحلیل تطبیقی میان فقه امامیه و حقوق موضوعه، مقصود این نوشتار است. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و بر پایه منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. نتیجه کلی آنکه یکپارچه‌سازی معیارهای تقنینی و تفسیری و بازسازی ضوابط اجرایی، شرط تحقق امنیت قضایی در ارزیابی عنصر معنوی این دسته از جرایم است.

کلیدواژگان: اشتباه، جهل، جرایم علیه تمامیت جسمانی، عنصر معنوی جرم، فقه امامیه

نحوه استناددهی: فتحعلی‌زاده، رامین، میرحیدری لنگرودی، سید علیرضا، و محمودی، امیررضا. (۱۴۰۶). تحلیل آثار جهل و اشتباه بر عنصر معنوی جرایم علیه تمامیت جسمانی اشخاص در حقوق کیفری ایران و فقه امامیه. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۵(۲)، ۱۹-۱.



برای فهم آثار جهل و اشتباه در ارزیابی عنصر معنوی این دسته از جرایم ارائه دهد.

در میان پژوهش‌های مرتبط، آخوندی در مقاله‌ی مفهوم جهل، با رویکردی مفهومی و معرفت‌شناختی به تحلیل ماهیت جهل و تمایز میان جهل بسیط و مرکب پرداخته و نشان می‌دهد که جهل مفهومی چندلایه است که در مباحث اصولی همچون براءت و احتیاط، کارکردهای متفاوتی می‌یابد. همچنین امیری، یاقوتی، مسعودی‌مقام و امی در مقاله‌ی حکم قتل ناشی از اشتباه در شخص در فقه، قانون مجازات اسلامی و نظام حقوقی کامن‌لا، به بررسی اشتباه در هویت مجنی علیه پرداخته و نشان داده‌اند که برخلاف حقوق کامن‌لا که با اتکا به دکترین سوءنیت انتقال یافته چنین قتلی را عمدی می‌داند، در فقه امامیه با استناد به قاعده‌ی «ما قصد لم یقع و ما وقع لم یقصد»، این وضعیت غالباً در زمره‌ی خطای کیفری یا در برخی فروض، شبه‌عمد تحلیل می‌شود و قانون مجازات اسلامی نیز عمدتاً همین مبنا را پذیرفته است. افزون بر این، شمس‌ناتری، ابراهیمی و عباسی‌مهره در مقاله‌ی مطالعه‌ی تطبیقی جهل موضوعی و حکمی در حقوق کیفری ایران و فقه امامیه، با تمرکز بر مواد ۱۴۴ و ۱۵۵ قانون مجازات اسلامی، به تبیین تمایز مفهومی و آثار حقوقی این دو نوع جهل پرداخته و نشان می‌دهند که جهل موضوعی غالباً می‌تواند موجب اخلال در عنصر معنوی شود، در حالی که جهل حکمی تنها در شرایطی محدود رافع مسئولیت است. با این حال، این پژوهش‌ها یا بر تحلیل مفهومی جهل متمرکز بوده‌اند، یا به یک مصداق خاص از اشتباه پرداخته‌اند و یا صرفاً تمایز مفهومی جهل موضوعی و حکمی را بررسی کرده‌اند؛ در نتیجه، تحلیل جامع نسبت جهل و اشتباه و آثار آن‌ها بر ساختار عنصر معنوی در مجموعه‌ی جرایم علیه تمامیت جسمانی اشخاص در فقه امامیه و حقوق کیفری ایران همچنان نیازمند بررسی نظام‌مند است. پژوهش حاضر با محوریت پاسخ به این پرسش بنیادین سامان یافته است که خطا و جهل، فارغ از مباحث نظری صرف،

استقرار مسئولیت کیفری بر پایه‌ی پیوند دیالکتیکی میان اراده و آگاهی، اصل موضوعه‌ی حقوق کیفری مدرن و فقه امامیه است. در این منظومه، جهل و اشتباه نه صرفاً به‌عنوان عوارض عارضی ذهن، بلکه به‌مثابه‌ی عوامل زائل‌کننده‌ی رکن معنوی، مسئولیت کیفری مرتکب را با چالش مواجه می‌سازند. اشتباه با ایجاد گسست میان ذهنیت فاعل و واقعیت خارجی، اعم از موضوع، هدف یا هویت، و جهل با نفی علم به حکم یا موضوع، توانایی استحاله‌ی ماهیت جنایت از عمد به شبه‌عمد یا خطای محض را دارا هستند. این تغییر ماهیت در جرایم علیه تمامیت جسمانی، که صیانت از جسم و جان در قانون آن است، حساسیتی مضاعف می‌یابد؛ چراکه کوچک‌ترین نوسان در احراز علم و اراده، مرز میان قصاص و دیه را جابه‌جا می‌کند. فقه امامیه با توسعه‌ی قواعدی همچون اصل براءت و احتیاط در دماء، قاعده‌ی درأ و تفکیک میان جاهل قاصر و مقصر، چارچوبی نسبتاً منسجم برای تحدید مسئولیت در فروض جهل و اشتباه ارائه کرده است. با این حال، انعکاس این ساختار نظری در نظام تقنینی معاصر به‌طور کامل، نظام‌مند و هماهنگ صورت نگرفته است؛ به‌گونه‌ای که در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، مقررات مربوط به جهل و اشتباه به‌صورت پراکنده و گاه با رویکردهایی متفاوت تنظیم شده‌اند. پیامد این وضعیت، شکل‌گیری ابهام در تعیین آثار انواع جهل و اشتباه و در نتیجه، بروز برداشت‌های متفاوت در فرایند تفسیر و اعمال قانون است. از این رو، مسئله‌ی اساسی آن است که نسبت میان مبانی فقهی حاکم بر جهل و اشتباه با ساختار تقنینی موجود و نیز نحوه‌ی انعکاس آن در تحلیل مسئولیت کیفری جنایات علیه تمامیت جسمانی، همچنان نیازمند بازخوانی و تبیینی نظام‌مند است. پژوهش حاضر با هدف پاسخ به همین خلأ، می‌کوشد با تحلیل تطبیقی میان مبانی فقه امامیه و مقررات قانون مجازات اسلامی، چارچوبی روشن‌تر

مبانی مفهومی جهل و خطا در حقوق کیفری و فقه امامیه

در منظومه‌ی مفاهیم بنیادین حقوق کیفری، جهل در تقابل معرفت‌شناختی با علم قرار می‌گیرد و در ادبیات لغوی، معادل نادانی تلقی می‌شود. بر این مبنا، جهل در استعمالات کلاسیک زبان فارسی و متون حقوقی، به معانی‌ای چون ضد علم، خلاف علم و نقیض علم به کار رفته است؛ معانی‌ای که علی‌رغم تنوع ظاهری، به یک هسته‌ی مفهومی مشترک بازمی‌گردند و آن، فقدان یا اختلال در ادراک مطابق با واقع است ([Hasani & Shahcheragh, 2018](#)). با این حال، تحلیل دقیق جهل در قلمرو حقوق کیفری و فقه امامیه، مستلزم تفکیک سطوح مختلف این مفهوم، به‌ویژه از حیث ماهیت و متعلق، است.

جهل از حیث ماهیت ادراکی به دو قسم اساسی جهل بسیط و جهل مرکب تقسیم می‌شود. جهل بسیط ناظر به وضعیتی است که شخص فاقد علم نسبت به واقع بوده، اما به این فقدان التفات دارد. به تعبیر دقیق، جهل بسیط عبارت است از فقدان علم همراه با علم به فقدان علم. در این حالت، ذهن نسبت به موضوع یا حکم خالی از ادراک است و شخص جاهل، ناآگاهی خویش را ادراک می‌کند. از منظر معرفت‌شناسی اصولی، جهل بسیط صرفاً به عدم علم محدود نمی‌شود، بلکه طیفی از حالات احتمالی را نیز دربرمی‌گیرد. بدین معنا که هر جا یقین جازم حاصل نباشد و ذهن در قلمرو احتمال حرکت کند، وضعیت ادراکی همچنان در حوزه‌ی جهل قرار دارد. این احتمال حسب درجات رجحان به ظن، یعنی احتمال غالب، شک، یعنی احتمال مساوی، و وهم، یعنی احتمال مرجوح، تقسیم می‌شود. علی‌رغم تفاوت در شدت احتمال، قدر متیقن آن است که هیچ‌یک واجد خاصیت علم‌آوری نیستند ([Akhundi, 2012](#)). تحلیل اصول فقه نیز مؤید همین برداشت است؛ زیرا ظن به نحو کلی حجیت ندارد، مگر آنکه اعتبار آن مستند به دلیل خاص باشد. از این رو، ظن گاه لازم‌الاتباع، مانند خبر واحد یا ظاهر، و گاه ممنوع‌الاتباع، مانند قیاس، است و در فرض فقدان دلیل، تابع

واجد چه آثار مشخصی بر عنصر معنوی جرایم علیه تمامیت جسمانی اشخاص در حقوق کیفری ایران و فقه امامیه هستند. در این راستا، تحلیل حقوقی بر این فرض استوار است که آثار خطا و جهل در قلمرو مسئولیت کیفری، در فقه امامیه از انسجام مفهومی و ساختاری بیشتری برخوردار است؛ حال آنکه قانون مجازات اسلامی این آثار را به‌صورت پراکنده، گاه ناقص و بدون معیارهای اجرایی روشن منعکس کرده است. بر این اساس، به نظر می‌رسد اختلاف میان مبانی فقهی و نصوص قانونی، در کنار فقدان ضابطه‌ای مشخص در رویه‌ی قضایی، سبب شده است که آثار خطا و جهل در جرایم علیه تمامیت جسمانی اشخاص به‌طور یکسان اعمال نگردد. از همین رو، این نوشتار با هدف تبیین جامع و نظام‌مند آثار اشتباه و جهل در مسئولیت کیفری، می‌کوشد از رهگذر تحلیل تطبیقی میان فقه امامیه و حقوق موضوعه، الگویی منسجم برای رفع این تشتت ارائه نماید.

پژوهش حاضر با اتخاذ روش توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای، سیر استدلال خود را در چهار بخش به‌هم‌پیوسته سامان داده است. در گام نخست، به منظور ایجاد بستر نظری مشترک، مبانی مفهومی جهل و خطا در حقوق کیفری و فقه امامیه مورد تدقیق قرار می‌گیرد تا تمایزات و اشتراکات ماهوی این مفاهیم روشن گردد. در ادامه و برای فهم دقیق محل بحث، تبیین ساختاری و کارکردی عنصر معنوی در جرایم علیه تمامیت جسمانی اشخاص ارائه می‌شود تا جایگاه رکن روانی در این جرایم تثبیت شود. با تکیه بر این مبانی، نوشتار در دو بخش نهایی به تحلیل هسته‌ی اصلی بحث می‌پردازد؛ بدین‌سان که ابتدا آثار جهل بسیط، یعنی شبهه، و سپس آثار اشتباه بر عنصر معنوی جرایم علیه تمامیت جسمانی واکاوی می‌شود تا در نهایت، الگویی منسجم از تأثیر این عوارض بر مسئولیت کیفری به دست آید.

اشتباه نیست (Akhundi, 2012). اگرچه متبادر از جهل، جهل بسیط است. جهل بسیط فاقد ادعای علم است، حال آنکه در اشتباه، شخص با فرض علم و یقین ذهنی، گرفتار ادراک خلاف واقع می‌شود. این تمایز، بنیان تحلیل‌های بعدی در حوزه‌ی عنصر معنوی جرم را تشکیل می‌دهد؛ زیرا آنچه در اشتباه مخدوش می‌شود، صرف فقدان علم نیست، بلکه انحراف در ساختار علم و قصد است.

جهل افزون بر تقسیم ماهوی، به اعتبار متعلق نیز به دو قسم جهل حکمی و جهل موضوعی تقسیم می‌شود. جهل حکمی ناظر به ناآگاهی از حکم قانون‌گذار یا شارع است. در فقه امامیه، با اتکا به قواعدی چون وجوب تعلم احکام و اشتراک حکم میان عالم و جاهل، اصل بر آن است که جهل به حکم رافع تکلیف نیست. حقوق کیفری نیز با پذیرش قاعده‌ی «جهل به قانون رافع مسئولیت نیست»، همین رویکرد را اتخاذ کرده است. با این حال، تحولات حقوق کیفری معاصر و الزامات عدالت کیفری، اطلاق این قاعده را تعدیل کرده است. قانون مجازات اسلامی در ماده‌ی ۱۵۵ با پذیرش مفهوم جهل قصوری، امکان رفع مسئولیت در فرض عدم امکان متعارف تحصیل علم را پیش‌بینی می‌کند. این حکم بیانگر گذار از اطلاق سنتی به رویکردی مبتنی بر امکان واقعی دسترسی به قانون است. تحلیل فقهی نیز با تمایز میان جاهل قاصر و جاهل مقصر، همین نتیجه را تقویت می‌کند. جاهل مقصر، به دلیل تقصیر در فحص، معذور نیست؛ حال آنکه جاهل قاصر، به سبب عدم امکان دسترسی یا فهم، می‌تواند مشمول عذر قرار گیرد. در مقابل، جهل موضوعی ناظر به ناآگاهی از واقعیت خارجی یا اوصاف مادی رفتار است. این نوع جهل مستقیماً با عنصر معنوی جرم مرتبط می‌شود؛ زیرا علم به موضوع جرم، یکی از ارکان اساسی سوءنیت در جرایم عمدی است. فقدان این علم می‌تواند به زوال عمد، تغییر وصف ذهنی جرم یا تبدیل آن به صور غیرعمدی بینجامد (Shams Nateri et al., 2024). جهل موضوعی از

احکام شک خواهد بود. این چارچوب تحلیلی نشان می‌دهد که جهل بسیط نه یک وضعیت دوگانه‌ی ساده، بلکه یک طیف ادراکی فاقد یقین است. در مقابل، جهل مرکب بیانگر وضعیتی است که شخص علی‌رغم فقدان علم مطابق با واقع، خویشتن را عالم می‌پندارد. در این فرض، ادراک ذهنی وجود دارد، لیکن این ادراک فاسد، منحرف و مغایر با واقع است. تفاوت بنیادین جهل مرکب با جهل بسیط در عنصر التفات به جهل است؛ بدین معنا که در جهل بسیط، شخص می‌داند که نمی‌داند، حال آنکه در جهل مرکب، شخص نمی‌داند که نمی‌داند. این تمایز، صرفاً یک تفکیک نظری نیست، بلکه در تحلیل مسئولیت کیفری واجد آثار تعیین‌کننده است؛ زیرا جهل بسیط ناظر به خلأ ادراکی و جهل مرکب ناظر به فساد ادراک است. بررسی نسبت منطقی این دو مفهوم نشان می‌دهد که جهل بسیط و جهل مرکب در عرض یکدیگر قرار دارند و هر یک بیانگر کیفیت خاصی از فقدان انطباق با علم‌اند. قدر مشترک آن‌ها، فقدان علم مطابق با واقع است، اما در جهل بسیط، ذهن پذیرای احتمال، شک و ظن است، حال آنکه در جهل مرکب، شخص واجد اعتقاد جازم است، هرچند این اعتقاد خلاف واقع باشد. به همین اعتبار، برخی نویسندگان اشتباه را مترادف با جهل مرکب دانسته‌اند (Etemadi & Zalipour, 2024; Madab, 2024).

اشتباه در ریشه‌ی لغوی از ماده‌ی شبه اخذ شده و در معنای اصطلاحی، ناظر به تصور خلاف واقع است؛ بدین نحو که شخص امر موهوم را موجود یا امر موجود را موهوم می‌پندارد. در تحلیل حقوقی، اشتباه عبارت است از تصور نادرستی که مبنای رفتار ارادی قرار گیرد؛ رفتاری که در فرض علم به واقع، اساساً اراده‌ی ارتکاب آن شکل نمی‌گرفت (Ardabili, 2018a). از حیث تحلیلی، اشتباه را باید نوعی جهل مرکب تلقی نمود. بنابراین، می‌توان گفت نسبت میان جهل و اشتباه، عموم و خصوص مطلق است؛ به عبارت بهتر، هر اشتباهی جهل است، لیکن هر جهلی

این حیث، نقطه‌ی اتصال جهل با نظریه‌ی انتساب روانی و تحلیل سوءنیت تلقی می‌شود و زمینه‌ی ورود به بحث آثار جهل و خطا بر عنصر معنوی جرم را فراهم می‌سازد.

تبیین ساختاری و کارکردی عنصر معنوی در جرایم علیه تمامیت جسمانی اشخاص

در تکوین جرم، صرف نقض هنجارهای قانونی توسط رفتار مادی مرتکب، واجد وصف مجرمانه نخواهد بود؛ مگر آنکه میان فعل مادی و ساحت روانی فاعل، نسبتی برقرار باشد که استحقاق سرزنش را توجیه کند. بر مبنای آرای حقوقدانانی نظیر دکتر اردبیلی و دکتر گلدوزیان، عنصر روانی جرم تجلی اراده‌ای است که به سمت نقض قانون یا پذیرش احتمال آن سوگیری یافته است. در این ساحت، اراده سنگ‌بنای اصلی است؛ به گونه‌ای که رفتارهای فاقد اختیار، اعم از حرکات ناشی از قوای قاهره‌ی طبیعی، ماده‌ی ۵۰۲ ق.م.ا، یا وضعیت‌های مسلوب‌الاختیار، به دلیل انقطاع رابطه‌ی روانی، اساساً از حیطه‌ی شمول حقوق کیفری خارج‌اند. با این حال، اراده به‌تنهایی برای استقرار مسئولیت در جرایم عمدی کافی نیست (Ardabili, 2018b). آنچه اراده را به سوءنیت مبدل می‌سازد، تقارن آن با علم و قصد است. در جرایم عمدی، مرتکب باید هم‌زمان واجد علم به حکم، یعنی آگاهی از نامشروع بودن رفتار، و علم به موضوع، یعنی درک ماهیت و اوصاف رفتار، باشد. اگرچه بر اساس ماده‌ی ۱۵۵ ق.م.ا، علم به حکم مفروض انگاشته شده و جهل به قانون اصولاً رافع مسئولیت نیست، اما قانون‌گذار در یک چرخش مبنایی به سمت فقه امامیه، در ماده‌ی ۲۱۷ ق.م.ا، علم به حرمت شرعی را در جرایم حدی شرط مسئولیت دانسته و در ماده‌ی ۲۱۸، ادعای جهل را با صرف احتمال صدق، مسموع تلقی کرده است. این رویکرد دوگانه نشان می‌دهد که در سیاست جنایی ایران، واقعیت ذهنی مرتکب در جرایم واجد کیفر سخت، مانند حدود، بر فرض قانونی آگاهی برتری دارد.

عنصر معنوی در جرایم عمدی علیه تمامیت جسمانی اشخاص، ساختی دوگانه از سوءنیت عام و خاص را طلب می‌کند. سوءنیت عام، اراده‌ی آگاه مرتکب در انجام رفتار فیزیکی است که قانون آن را منع کرده است؛ یعنی همان قصد فعل. اما در جرایمی که نتیجه‌ای خاص در تعریف قانونی آن‌ها ملحوظ گشته، یعنی جرایم مقید، احراز سوءنیت خاص یا همان قصد نتیجه، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است (Sattari, 2022). مقنن در ماده‌ی ۱۴۴ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، با صراحتی تحسین‌برانگیز، تحقق جرایم عمدی را منوط به احراز قصد نتیجه یا علم به وقوع نتیجه دانسته است. برای مثال، در جنایت قتل، صرف اراده بر ایراد ضرب، یعنی سوءنیت عام، بدون قصد سلب حیات، یعنی سوءنیت خاص، نمی‌تواند توصیف عمد را محقق سازد. در این راستا، باید میان سوءنیت انگیزه، یعنی داعی، تفکیکی دقیق قائل شد. انگیزه به‌عنوان علت غایی و محرک روانی، نظیر ترحم در اتانازی یا حفظ آبرو در قتل‌های ناموسی، اگرچه ممکن است از جهات مخففه‌ی ماده‌ی ۳۸ ق.م.ا باشد، اما هرگز نمی‌تواند جایگزین قصد نتیجه شده یا مانع از تحقق جرم گردد. در واقع، سوءنیت خاص، معطوف به نتیجه‌ی مجرمانه است، در حالی که انگیزه، معطوف به هدف شخصی مرتکب از ارتکاب جرم است و خللی در ساختار رکن روانی ایجاد نمی‌کند (Goldouzian, 2024).

دلیل آنکه مباحث جهل و اشتباه در جرایم علیه اشخاص، حساسیت و اهمیت مضاعفی نسبت به سایر جرایم می‌یابند، پیوند ناگسستنی این حوزه با حق بر حیات و تمامیت جسمانی است. در جرایم علیه اشخاص، علم به موضوع صرفاً یک جزء از رکن روانی نیست، بلکه تعیین‌کننده‌ی عنوان مجرمانه است. جهل موضوعی در این قلمرو، می‌تواند تقارن رکن مادی و روانی را چنان مختل کند که ماهیت مسئولیت از اساس دگرگون شود. بر مبنای بند ب ماده‌ی ۲۹۱ ق.م.ا، اگر مرتکب به دلیل جهل به موضوع، جنایتی را با اعتقاد به اینکه موضوع رفتار وی شیء، حیوان یا افراد مشمول

در چنین فرضی، جهل ناشی از قصور، نه محصول بی‌اعتنائی، بلکه نتیجه‌ی محدودیت واقعی در دسترسی به معرفت هنجاری است؛ از این رو، فقه امامیه غالباً این نوع جهل را عذر محسوب کرده و آن را مانع انتساب سوءنیت می‌داند (Mousavi Mojab & Mohammadi, 2015). در مقابل، شبهه‌ی حکمی‌ی ناشی از جهل تقصیری مربوط به وضعیتی است که شخص، امکان و توانایی آگاهی از حکم شرعی یا قانونی را داشته، اما به سبب سهل‌انگاری یا ترک تحقیق، از تحصیل علم خودداری کرده است. در این فرض، جهل نه تنها عذر تلقی نمی‌شود، بلکه می‌تواند به عنوان مبنایی برای انتساب تقصیر ذهنی و بقای مسئولیت کیفری عمل کند (Khomeini, 2011). در تبیین این رویکرد، شماری از دکترینال‌های حقوق کیفری استدلال می‌کنند که افعالی نظیر قتل و سایر جرایم علیه تمامیت جسمانی، به سبب ذاتی بودن قبح اجتماعی و عقلی و برخورداری از اجماع فطری فراتر از مرزهای نظام‌های حقوقی، مذهب و ملیت، فاقد جنبه‌ی قابلیت عذرپذیری برای جهل هستند. بر این اساس، مرتکب قتل، در هیچ شرایطی نمی‌تواند با تمسک به جهل به ماهیت مجرمانه‌ی فعل یا عدم اطلاع از نوع و شدت مجازات مقرر، از دایره‌ی مسئولیت مطلق کیفری رهایی یابد (Haji, 2018).

در حقوق کیفری ایران نیز مفهوم شبهه، هرچند با ادبیات متفاوت، در ارتباط با ارکان جرم قابل تحلیل است. بر این اساس، شبهه ممکن است ناظر به رکن قانونی جرم باشد؛ بدین معنا که مرتکب نسبت به جرم‌انگاری یک رفتار تردید داشته یا از آن بی‌اطلاع باشد. همچنین شبهه می‌تواند به رکن مادی جرم مربوط شود؛ جایی که فاعل در وقوع یا تحقق خارجی رفتار مجرمانه دچار تردید است. افزون بر این، شبهه گاه مستقیماً رکن معنوی جرم را هدف قرار می‌دهد؛ یعنی حالتی که فاعل نسبت به قصد مجرمانه یا جهت‌گیری ذهنی خود در ارتکاب فعل، فاقد علم یا یقین لازم است (Etemadi & Zalipour Madab, 2024). اهمیت این

ماده‌ی ۳۰۲ هستند مرتکب شود، عمل وی از وصف عمد خارج و در زمره‌ی جنایات شبه‌عمد قرار می‌گیرد. این دگرگونی توصیف، نشان‌دهنده‌ی آن است که خطای موضوعی، قصد مجرمانه را نسبت به انسان تحت حمایت قانون منهدم می‌کند. در جرایم علیه اموال، اشتباه ممکن است تنها بر میزان خسارت یا نوع مال اثر بگذارد، اما در جرایم علیه اشخاص، جهل و خطا مرز میان قصاص و دیه را ترسیم می‌کنند. از این منظر، تحلیل دقیق اثر جهل بر عنصر معنوی، نه تنها برای صیانت از حقوق متهم و تحقق عدالت کیفری، بلکه برای حفظ مبانی فقهی نظام جنایات که بر پایه‌ی عمد آگاهانه استوار است، ضرورتی بنیادین محسوب می‌شود.

آثار شبهه، یعنی جهل بسیط، بر عنصر معنوی جرایم علیه تمامیت جسمانی

نخستین گام در تحلیل آثار جهل بسیط یا همان شبهه در عنصر معنوی جنایات، تبیین اقسام آن در فقه امامیه و حقوق کیفری ایران است؛ چراکه تلقی متفاوت از شبهه، مستقیماً بر احراز یا نفی علم، قصد و در نهایت، سوءنیت مرتکب اثر می‌گذارد. در فقه امامیه، شبهه ناظر به وضعیتی است که فاعل، در ادراک حکم یا موضوع، با تردید یا فقدان آگاهی مواجه است، بی‌آنکه الزاماً اراده‌ی مجرمانه‌ای معطوف به نقض هنجار شرعی داشته باشد. این تلقی، بستر اصلی تحلیل تأثیر شبهه بر عنصر معنوی، به‌ویژه در جرایم علیه تمامیت جسمانی اشخاص، را فراهم می‌سازد. از منظر فقهی، شبهه به دو نوع شبهه‌ی حکمی و شبهه‌ی موضوعیه تقسیم می‌شود. شبهه‌ی حکمی ناظر به حالتی است که حکم کلی شرعی نسبت به یک رفتار برای مکلف روشن نیست؛ به بیان دیگر، فاعل نسبت به ممنوعیت یا جواز شرعی فعل، علم ندارد. این نوع شبهه خود به دو قسم متمایز شبهه‌ی حکمی‌ی ناشی از جهل قصوری و شبهه‌ی حکمی‌ی ناشی از جهل تقصیری تقسیم می‌شود. در شبهه‌ی حکمی‌ی ناشی از جهل قصوری، فاعل علی‌رغم انجام تحقیق و تفحص متعارف، به مفاد حکم شرعی یا قانونی دست نیافته است.

تقسیم‌بندی‌ها زمانی آشکار می‌شود که آثار هر یک از انواع شبهه بر عنصر معنوی جرم مورد بررسی قرار گیرد. در واقع، شبهه همواره به معنای نفی مسئولیت کیفری نیست، بلکه بسته به منشأ آن، یعنی قصوری یا تقصیری، و نیز ارتباطش با علم به موضوع یا حکم، می‌تواند به زوال سوءنیت عمدی، تبدیل وصف جرم یا حتی بقای مسئولیت کیفری منتهی شود. از این رو، تحلیل دقیق شبهه، نه یک بحث انتزاعی، بلکه پیش‌شرط انتساب منصفانه‌ی عنصر معنوی در جرایم حساس علیه تمامیت جسمانی اشخاص است.

یکی از مهم‌ترین مبانی فقهی در تحلیل آثار شبهه بر مسئولیت کیفری، به‌ویژه در جرایم علیه تمامیت جسمانی اشخاص، قاعده‌ی «درء» است. مستند اصلی این قاعده، روایت مشهور «تُدْرَأُ الْحُدُودُ بِالشُّبُهَاتِ» است که هرچند از حیث سند، در زمهری روایات مرسل قرار می‌گیرد، اما به سبب شهرت فتوایی و عمل گسترده‌ی فقه‌ای امامیه، ضعف سندی آن جبران شده و به‌عنوان یکی از قواعد مسلم فقه کیفری مورد استناد قرار گرفته است (Saduq, 1992). بدین ترتیب، اعتبار قاعده‌ی درء نه صرفاً بر پایه‌ی روایت، بلکه بر مبنای اجماع عملی فقها استوار است. از حیث مفهومی، واژه‌ی «تُدْرَأُ» از ریشه‌ی درء به معنای دفع و دور کردن است و دلالت بر کنار زدن اثر کیفری در فرض تحقق شبهه دارد. واژه‌ی «الحدود» در این روایت، واجد دو برداشت است: در معنای خاص، به مجازات‌هایی اطلاق می‌شود که نوع و میزان آن‌ها در شرع تعیین شده است؛ اما در معنای عام، شامل مطلق مجازات‌های کیفری می‌گردد. با توجه به اینکه «الحدود» به‌صورت جمع و همراه با الف و لام به کار رفته و از حیث اصولی افاده‌ی عموم می‌کند، بسیاری از فقها و تحلیل‌گران حقوق کیفری، معنای عام آن را قابل دفاع‌تر دانسته‌اند. بر این اساس، قاعده‌ی درء تنها ناظر به حدود به معنای خاص نیست، بلکه سایر واکنش‌های کیفری را، به استثنای دیات، در بر می‌گیرد. واژه‌ی «بالشُّبُهَاتِ» نیز به‌صورت جمع و همراه با الف و لام وارد شده و از این جهت، افاده‌ی عموم می‌کند.

با این حال، عمومیت مفهوم شبهات در قاعده‌ی درء مطلق و بی‌قید نیست. به‌طور خاص، شبهه‌ی حکمیه یا شبهه در رکن قانونی جرم، چنانچه ناشی از جهل تقصیری باشد، از شمول قاعده‌ی درء خارج دانسته می‌شود. در این فرض، فاعل علی‌رغم امکان آگاهی از حکم شرعی یا قانونی، به دلیل سهل‌انگاری از تحصیل علم خودداری کرده و نمی‌تواند به شبهه برای رفع مسئولیت کیفری استناد کند (Khoei, 1976). بنابراین، قاعده‌ی درء بیش از آنکه ناظر به هر نوع جهل باشد، متکی بر شبهه‌ای است که به‌طور واقعی و غیرقابل انتساب به تقصیر ذهنی فاعل شکل گرفته و در نتیجه، علم و سوءنیت او را مخدوش ساخته است.

قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ نیز کوشیده است با الهام از مبانی فقهی، سازوکاری برای مواجهه با تردید در تحقق جرم و شرایط مسئولیت کیفری پیش‌بینی کند. در این چارچوب، مواد ۱۲۰ و ۱۲۱ این قانون به‌طور مستقیم به تعامل شبهه یا تردید با مسئولیت کیفری پرداخته‌اند. از نحوه‌ی نگارش ماده‌ی ۱۲۰ چنین برمی‌آید که شبهه در این مقرر، متوجه اصل تحقق جرم است؛ بدین معنا که هرگاه در وقوع جرم یا در شرایط تحقق آن تردید معقولی ایجاد شود، اساساً انتساب جرم به مرتکب ثابت نخواهد شد. این رویکرد را می‌توان بازتاب تقنینی قاعده‌ی فقهی درء دانست که بر اساس آن، در صورت وجود شبهه، از انتساب جرم و اعمال مجازات باید خودداری کرد. با این حال، تحلیل آثار شبهه در حوزه‌ی مسئولیت کیفری مستلزم تفکیک میان جرایم عمدی و غیرعمدی است. در جرایم عمدی، عنصر معنوی بر پایه‌ی علم و قصد استوار است و تحقق آن مستلزم احراز آگاهی مرتکب از موضوع و خواست او نسبت به نتیجه‌ی مجرمانه است. از این رو، هرگاه شبهه‌ای در این حوزه شکل گیرد، اساساً امکان احراز قصد مجرمانه از میان می‌رود و در نتیجه، وصف عمدی جرم قابل اثبات نخواهد بود. در مقابل، در جرایم غیرعمدی که عنصر معنوی بر بی‌احتیاطی، بی‌مبالاتی یا عدم رعایت نظامات دولتی مبتنی است،

تحقق جرم منوط به احراز قطعی تمامی عناصر آن است (Khorrami Araghi et al., 2020). برای نمونه، در جرم قتل، یکی از شرایط اساسی تحقق عنصر مادی، کشته شدن انسان زنده است. بنابراین، اگر در زنده بودن شخص مورد نظر در زمان ارتکاب رفتار تردید وجود داشته باشد، این تردید در واقع ناظر به تحقق عنصر مادی جرم است و در نتیجه، مانع از اثبات جرم قتل خواهد شد. به همین قیاس، در سایر جرایم علیه تمامیت جسمانی نیز عدم اثبات شرایط لازم برای تحقق رفتار مجرمانه یا نتیجه‌ی آن، به معنای وجود شبهه در وقوع جرم تلقی می‌شود و دادرس در چنین مواردی باید با تمسک به قاعده‌ی درء و اصول حاکم بر مسئولیت کیفری، از انتساب جرم خودداری کند.

رویه‌ی قضایی نیز در موارد متعددی این برداشت را تأیید کرده است. برای مثال، در پرونده‌ای با وجود آنکه متهم به سمت بزه‌دیده شلیک مستقیم کرده و رفتار وی از حیث نوعی کشنده محسوب می‌شد، دادگاه با توجه به قرائن موجود، از جمله ناآشنایی متهم با سلاح، بی‌اطلاعی او از وجود گلوله در آن، فقدان قصد قتل و نبود هرگونه سابقه‌ی خصومت میان طرفین، در عمدی بودن رفتار تردید کرد. از آنجا که دلیلی نیز برای رفع این شبهه به دست نیامد، دادگاه با استناد به مواد ۱۲۰، ۸۹ و ۲۹۱ قانون مجازات اسلامی، رفتار ارتكابی را قتل شبه‌عمد تشخیص داد و با توجه به سن مرتکب، وی را به یک سال نگهداری در قانون اصلاح و تربیت محکوم کرد. در پرونده‌ای دیگر نیز راننده‌ای که بدون پروانه‌ی رانندگی، با حرکت در خلاف جهت و عدم توجه به جلو، موجب مرگ شخصی شده و پس از حادثه محل را ترک کرده بود، با اتهام قتل عمد مواجه شد. با این حال، دادگاه رسیدگی‌کننده با توجه به ناکافی بودن ادله برای احراز عمد، عدم انطباق اظهارات شهود با اوضاع و احوال حادثه و وجود تعارض در شهادت‌ها، تحقق قتل عمد را مسلم ندانست و با حاکم دانستن اصل برائت و اقتضای قاعده‌ی درء، رفتار متهم را مشمول مقررات قتل غیرعمد دانست.

شبهه نسبت به قصد تأثیری در اصل مسئولیت کیفری ندارد؛ زیرا در این دسته از جرایم، قصد تحقق نتیجه‌ی مجرمانه شرط مسئولیت نیست. بدین ترتیب، نقش شبهه در جرایم عمدی، عمدتاً در سلب امکان انتساب قصد جنایی ظهور می‌یابد، حال آنکه در جرایم غیرعمدی چنین کارکردی ندارد (Etemadi & Zalipour Madab, 2024).

از سوی دیگر، قانون‌گذار در مواد ۱۲۰، ۱۲۱ و نیز ماده‌ی ۱۵۵ قانون مجازات اسلامی، به نوعی به مخاطب شبهه اشاره کرده است. بررسی این مقررات نشان می‌دهد که گاه مخاطب شبهه مرتکب است؛ بدین معنا که فقدان علم یا اشتباه او نسبت به موضوع یا حکم، عنصر معنوی جرم را مخدوش می‌کند؛ و گاه دادرس است که در فرایند رسیدگی، با تردید در احراز شرایط تحقق جرم یا مسئولیت کیفری مواجه می‌شود. در هر دو صورت، چنانچه این شبهه به گونه‌ای باشد که دادگاه نتواند تحقق شرایط لازم برای انتساب جرم را احراز کند، نتیجه‌ی آن نفی مسئولیت کیفری و در پی آن، سقوط مجازات خواهد بود؛ امری که در چارچوب منطق قاعده‌ی درء قابل تحلیل است و تفاوتی ندارد که جرم مورد بحث از سنخ حدود، تعزیرات یا حتی جرایم مستوجب قصاص باشد. در همین راستا، ماده‌ی ۱۲۰ قانون مجازات اسلامی قلمرو تحقق شبهه را به سه حوزه‌ی اصلی تسری داده است: نخست، شبهه یا تردید در اصل وقوع جرم؛ دوم، تردید در برخی شرایط تحقق جرم؛ و سوم، تردید در شرایط مسئولیت کیفری. این سه حوزه در واقع با عناصر سه‌گانه‌ی جرم، یعنی عنصر قانونی، مادی و روانی، ارتباط مستقیم دارند. بدین ترتیب، اگر رفتار ارتكابی و شرایط تحقق آن در عالم خارج به اثبات نرسد، یا عنصر روانی لازم، از جمله سوءنیت عام یا خاص، احراز نشود، تحقق جرم با شبهه مواجه خواهد شد. در چنین وضعیتی نمی‌توان سوءنیت مرتکب را مفروض دانست یا صرف احتمال را مبنای انتساب جرم قرار داد؛ زیرا در نظام حقوق کیفری مبتنی بر اصل برائت و قاعده‌ی درء،

بر این اساس، وی به پرداخت دیه‌ی کامل و مجازات تعزیری موضوع مواد ۷۱۴، ۷۱۸ و ۷۱۹ قانون تعزیرات محکوم شد. دیوان عالی کشور نیز در مرحله‌ی فرجام، با تأکید بر وجود تردید در تحقق قتل عمد و با استناد به ماده‌ی ۱۲۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، رأی دادگاه را از حیث برائت متهم از قتل عمدی فاقد اشکال دانست و آن را ابرام کرد.

آنچه از مجموع مبانی فقهی، مقررات قانونی و رویه‌ی قضایی برمی‌آید، آن است که شبهه در نظام حقوق کیفری ایران صرفاً یک وضعیت شکلی در فرایند رسیدگی تلقی نمی‌شود، بلکه نهادی ماهوی است که مستقیماً با ساختار عنصر معنوی جرم ارتباط پیدا می‌کند. در واقع، هنگامی که در علم، قصد یا آگاهی مرتکب نسبت به موضوع یا شرایط تحقق جرم تردید معقولی پدید آید، امکان انتساب سوءنیت به وی مخدوش می‌شود و در نتیجه، مبنای مسئولیت کیفری دچار تزلزل می‌گردد. قاعده‌ی درء نیز در همین چارچوب کارکرد می‌یابد و به‌عنوان یک اصل احتیاطی در انتساب مسئولیت کیفری، اقتضا می‌کند که در موارد تردید، از تثبیت وصف مجرمانه و اعمال مجازات خودداری شود. اهمیت این منطق در جرایم علیه تمامیت جسمانی اشخاص دوچندان است؛ زیرا در این حوزه، تشخیص مرز میان قتل عمد، شبه‌عمد و خطای محض وابستگی مستقیمی به احراز دقیق وضعیت ذهنی مرتکب دارد. از این رو، می‌توان گفت که شبهه در این جرایم نه‌تنها بر مرحله‌ی اثبات جرم اثر می‌گذارد، بلکه در سطحی عمیق‌تر، به بازتعریف نحوه‌ی انتساب قصد جنایی و در نهایت، تعیین نوع مسئولیت کیفری منتهی می‌شود؛ امری که نشان می‌دهد تحلیل آثار جهل و اشتباه، بدون توجه به کارکرد ساختاری شبهه در عنصر معنوی، ناقص و ناتمام خواهد بود.

آثار اشتباه، یعنی جهل مرکب، بر عنصر معنوی جرایم علیه تمامیت جسمانی

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، در پیروی از مبانی فقه امامیه، جنایات علیه تمامیت جسمانی اشخاص را بر پایه‌ی وضعیت ذهنی مرتکب طبقه‌بندی کرده و در ماده‌ی ۲۸۹، آن‌ها را به سه دسته‌ی قتل و جنایت عمدی، شبه‌عمدی و خطای محض تقسیم نموده است. مبنای این تقسیم‌بندی، چگونگی تحقق عنصر معنوی در رفتار مرتکب است؛ به‌گونه‌ای که برای عمدی تلقی شدن جنایت، وجود دو رکن اساسی در عنصر روانی ضروری است: نخست، قصد فعل، یعنی عامداً فی فعله، یعنی ارتکاب آگاهانه و ارادی رفتار فیزیکی؛ و دوم، قصد نتیجه، یعنی عامداً فی قصده، یعنی اراده‌ی تحقق نتیجه‌ی مجرمانه. بدین ترتیب، هرگاه یکی از این دو مؤلفه در فرایند ارتکاب رفتار مخدوش شود، وصف عمدی جنایت قابل احراز نخواهد بود و رفتار ارتكابی ممکن است در قلمرو شبه‌عمد یا خطای محض قرار گیرد. در این میان، علم یا آگاهی از عناصر و شرایط مؤثر در مسئولیت کیفری، نقش بنیادینی در شکل‌گیری عنصر معنوی ایفا می‌کند. از همین رو، هرگاه مرتکب در ماهیت رفتار ارتكابی، اوصاف و شرایط آن، یا حتی در مفاد حکم قانونی دچار اشتباه شود، این وضعیت می‌تواند بر نحوه‌ی انتساب سوءنیت و در نتیجه، بر نوع مسئولیت کیفری وی اثرگذار باشد. به بیان دیگر، اشتباه در برخی موارد ممکن است ساختار علم و قصد مرتکب را مختل سازد و بدین ترتیب، در انتساب جنایت عمدی تردید ایجاد کند (Amiri et al., 2024).

در ادبیات حقوق کیفری، همان‌گونه که در بخش نخست این پژوهش نیز اشاره شد، اشتباه عموماً به دو نوع اشتباه حکمی و اشتباه موضوعی تقسیم می‌شود که هر یک آثار متفاوتی در قلمرو مسئولیت کیفری دارند. اشتباه موضوعی زمانی تحقق می‌یابد که فرد در خصوص واقعیت خارجی عمل ارتكابی یا شرایط و اوصاف آن دچار خطا شود؛ به تعبیر دیگر، شخص در خود موضوع

نتیجه، اوصافی نظیر نام یا جایگاه اجتماعی مجنی‌علیه، در زمره‌ی قیود و اوصاف اساسی جرم نبوده و اشتباه در آن‌ها، خللی به ارکان قصد وارد نمی‌سازد. به تعبیر دیگر، در ساختار عنصر روانی جرایم عمدی، صرفاً علم به موضوع شرط است، نه علم به اوصاف موضوع، مگر آنکه قانون‌گذار تصریح خاصی داشته باشد؛ لذا اشتباه در شخصیت، وصف مجرمانه را تغییر نمی‌دهد (Mir Mohammad Sadeghi, 2020).

برخی حقوقدانان با تفکیک دقیق‌تر، این نوع اشتباه را تحلیل کرده‌اند. به عقیده‌ی آنان، اشتباه در هویت گرچه ممکن است در قلمرو سوءنیت خاص، یعنی قصد نتیجه نسبت به شخص معین، خلل ایجاد کند، اما از آنجا که سوءنیت عام، یعنی اراده‌ی ارتکاب فعل بر روی انسان، محقق است و قانون‌گذار برای تحقق قتل عمد، قید شخص معین را شرط ندانسته، این اشتباه بی‌تأثیر خواهد بود. تنها در فرضی که مرتکب علاوه بر موضوع سوءنیت خاص، در سوءنیت عام نیز دچار اشتباه شود، مثلاً انسان بودن هدف را تشخیص ندهد، می‌توان از زوال عنصر معنوی سخن گفت (Habibzadeh, 2023).

قانون‌گذار ایران در ماده‌ی ۲۹۴ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، با پذیرش صریح این مبانی نظری، مقرر داشته است که اگر کسی به علت اشتباه در هویت، مرتکب جنایت بر دیگری شود، در صورتی که مجنی‌علیه و فرد مورد نظر هر دو محقون‌الدم باشند، جنایت عمدی محسوب می‌شود. شرط محقون‌الدم بودن هر دو طرف، نکته‌ی ظریفی است؛ زیرا اگر هدف اصلی، مهدورالدم بوده و مرتکب به اشتباه فرد محقون‌الدمی را کشته باشد، عنصر معنوی مخدوش شده و موضوع از شمول قتل عمد خارج می‌شود. اما در غیر این فرض، جابه‌جایی هویت الف و ب تأثیری در ماهیت عمدی جرم ندارد.

با وجود وضوح نسبی مبانی نظری، رویه‌ی قضایی ایران پس از انقلاب اسلامی در مواجهه با مصادیق عملی این نوع اشتباه دچار

رفتار یا در عناصر واقعی مرتبط با آن اشتباه می‌کند. قاعده‌ی کلی آن است که چنین اشتباهی در جرایم عمدی می‌تواند عنصر روانی را مخدوش ساخته و مانع از تحقق قصد مجرمانه شود، در حالی که در جرایم خطایی، که اساساً بر فقدان قصد نتیجه مبتنی‌اند، اشتباه موضوعی غالباً تأثیری در اصل مسئولیت کیفری ندارد (Ardabili, 2018a). با توجه به اهمیت عنصر معنوی در تعیین نوع جنایت در جرایم علیه تمامیت جسمانی اشخاص، به‌ویژه در جرم قتل، اشتباه می‌تواند در قالب‌های گوناگونی ظهور یابد و هر یک آثار متفاوتی بر ساختار علم و قصد مرتکب برجای گذارد. از این‌رو، برای روشن شدن حدود و آثار این وضعیت در تحلیل مسئولیت کیفری، لازم است مهم‌ترین صور اشتباه در این حوزه به‌صورت تفکیکی مورد بررسی قرار گیرد.

اشتباه در هویت مجنی‌علیه، یعنی اشتباه در شخصیت

اشتباه در شخصیت یا هویت، ناظر بر وضعیتی است که مرتکب، رفتار مجرمانه را بر روی همان ایژه یا فردی که در عالم خارج مدنظر داشته واقع می‌سازد، اما در تطبیق اوصاف و هویت آن فرد با ذهنیات خود دچار خطا می‌شود. به بیان دقیق‌تر، جانی قصد ایراد جنایت بر جسم حاضر نزد خود را دارد، با این تصور که وی الف است، اما پس از ارتکاب جنایت، کاشف به عمل می‌آید که مجنی‌علیه ب بوده است. تفاوت این فرض با اشتباه در هدف آن است که در اینجا، خطا در اصابت رخ نداده، بلکه خطا در تطبیق مصداق صورت گرفته است (Pourbafrani, 2022). از منظر تحلیلی، پرسش اساسی این است که آیا هویت قربانی، رکنی از ارکان تشکیل‌دهنده‌ی عنصر معنوی قتل یا جرح عمدی محسوب می‌شود یا خیر؟ اصول حقوق کیفری و دکترین حقوقی بر این باورند که در جرایم علیه تمامیت جسمانی، موضوع جنایت انسان زنده است و نه شخص معین با نام و نشان خاص. بنابراین، علم به موضوع که از اجزای سوءنیت است، با آگاهی مرتکب به اینکه رفتار وی بر روی یک انسان واقع می‌شود، محقق می‌گردد. در

اشتباه در مهدورالدم بودن مجنی علیه

یکی از صور مهم اشتباه موضوعی در جرایم علیه تمامیت جسمانی، اشتباه در تشخیص مهدورالدم بودن مجنی علیه است. در این وضعیت، مرتکب با این تصور که شخص مقابل شرعاً یا قانوناً استحقاق قتل دارد، مبادرت به ارتکاب جنایت می‌کند؛ در حالی که در واقع، مجنی علیه محقون‌الدم بوده است. اهمیت این نوع اشتباه از آن جهت است که مستقیماً بر عنصر معنوی جرم تأثیر می‌گذارد؛ زیرا قصد مجرمانه در قتل عمد، ناظر بر کشتن انسان محقون‌الدم است و هرگاه مرتکب به‌طور ذهنی معتقد باشد که قربانی مهدورالدم است، در واقع، قصد ارتکاب جنایت بر شخصی را دارد که از منظر تصور او، فاقد حمایت کیفری است. بدین ترتیب، چنین اشتباهی می‌تواند سوءنیت لازم برای تحقق قتل عمد را مخدوش سازد. قانون‌گذار ایران نیز این تحلیل را در مقررات قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ منعکس ساخته است. مطابق ماده‌ی ۳۰۲ این قانون، تحقق مسئولیت ناشی از جنایت، منوط به آن است که مجنی علیه دارای شرایطی باشد که وی را در شمار اشخاص محقون‌الدم قرار می‌دهد؛ در غیر این صورت، جنایت از شمول قواعد قصاص خارج خواهد شد. در همین راستا، بند ب ماده‌ی ۲۹۱ و نیز مواد ۳۰۳ و ۳۴۹ قانون مزبور، به‌طور ضمنی دلالت دارند که هرگاه مرتکب در اثر اشتباه، شخصی را با این تصور که مهدورالدم است به قتل برساند، وصف عمدی جنایت منتفی و رفتار ارتكابی در حکم جنایت شبه‌عمدی تلقی خواهد شد. علت این امر آن است که در چنین فرضی، مرتکب فاقد قصد ایراد جنایت بر انسانی محقون‌الدم بوده و در نتیجه، عنصر معنوی لازم برای تحقق قتل عمد شکل نگرفته است (Hajipour, 2022).

برای تبیین دقیق‌تر این وضعیت، می‌توان میان فروض مختلف تمایز قائل شد. اگر مرتکب قصد ایراد جنایت بر شخص ب را داشته باشد، اما در اثر اشتباه در هویت، جنایت را بر شخص ج وارد کند، در صورتی که هر دو نفر محقون‌الدم باشند، جنایت همچنان عمدی

تشتت آرا گردید. نقطه‌ی عطف این چالش، پرونده‌ای در سال ۱۳۷۱ بود که در آن، برادر دختری که ربوده شده بود، نگهبان کارگاهی را در تاریکی شب با رباینده اشتباه گرفت و با شلیک گلوله، وی را به قتل رساند. با وجود آنکه عمل نوعاً کشنده و قصد فعل و نتیجه نسبت به فرد حاضر محقق بود، هیئت عمومی دیوان عالی کشور در رأی اصراری خود، با اکثریتی ضعیف و با استناد به شبهه در عمد، قتل را در حکم شبه‌عمد تلقی کرد. این رویکرد دیوان از منظر اصول حقوق کیفری و تحلیل دگماتیک، قابل نقد جدی است؛ زیرا تفکیک دقیق میان داعی و قصد آشکار می‌سازد که اشتباه در هویت، غالباً ریشه در انگیزه دارد و انگیزه در تحقق جرایم عمدی، جز در موارد استثنایی، بی‌تأثیر است. مرتکب در این پرونده، قصد کشتن انسان حاضر در صحنه را داشته، یعنی عامداً فی قصده، و فعل کشنده را نیز آگاهانه انجام داده است، یعنی عامداً فی فعله؛ بنابراین، خطای وی در نام یا صفت قربانی، ماهیت این اراده‌ی مجرمانه را تغییر نمی‌دهد. مضافاً بر آنکه بر مبنای وحدت ملاک، همان‌گونه که اشتباه در اوصافی نظیر ملیت یا شغل رافع مسئولیت عمدی نیست، اشتباه در هویت فردی نیز نباید موجبات تزلزل عنصر روانی را فراهم آورد (Mohammadkhani, 2018).

بنابراین، خواه مرتکب فردی را بدون توجه به هویتش بکشد و خواه او را به تصور الف بودن بکشد، در حالی که ب است، در هر حال، مرتکب قتل عمد شده است. این استدلال حتی در مقیاس جمعی نیز صادق است؛ چنانچه شخصی با نیت کشتن هواداران تیم رقیب، در بخشی از ورزشگاه بمب‌گذاری کند، اما به تصادف هواداران خودی در آنجا مستقر باشند و کشته شوند، قتل عمدی محقق است؛ چراکه قصد کشتن انسان‌های موجود در آن مکان وجود داشته و اشتباه در اوصاف آن‌ها، یعنی هوادار تیم الف یا ب بودن، مانع از استقرار عنصر معنوی نیست.

با فردی که مهدورالدم بوده اشتباه بگیرد. همچنین ممکن است اشتباه ناشی از جهل نسبت به اوضاع و احوال حقوقی باشد؛ برای نمونه، مرتکب تصور کند شخص مقابل همچنان مستحق مجازات مرگ است، در حالی که وی پیش از آن توبه کرده یا از سوی مقام صالح مورد عفو قرار گرفته است. در تمامی این فروض، آنچه اهمیت دارد این است که مرتکب از منظر ذهنی، اقدام خود را تعرض به فردی محقون‌الدم تلقی نکرده است؛ از این رو، عنصر روانی لازم برای تحقق قتل عمدی شکل نمی‌گیرد. با این حال، پذیرش چنین ادعایی منوط به احراز آن از سوی دادگاه است؛ زیرا صرف ادعای مرتکب مبنی بر اعتقاد به مهدورالدم بودن قربانی برای اسقاط مجازات کفایت نمی‌کند. در این میان، باید میان اثبات مهدورالدم بودن و اثبات اعتقاد به مهدورالدم بودن قائل به تفکیک شد؛ زیرا پرواضح است که اثبات مهدورالدم بودن موجب سقوط قصاص و دیه، و اثبات اعتقاد به مهدورالدم بودن تنها موجب سقوط قصاص و تبدیل قتل به شبه‌عمد خواهد شد. به هر حال، در هر دو حالت، اثبات لازم است. افزون بر این، باید توجه داشت که اگر اشتباه مرتکب صرفاً ناظر به میزان یا نوع مجازات باشد و نه به اصل استحقاق قتل، چنین اشتباهی تأثیری در مسئولیت کیفری وی نخواهد داشت؛ برای مثال، اگر شخصی بداند که قربانی محقون‌الدم است، اما به اشتباه تصور کند که قتل او مستوجب قصاص نیست، این خطا موجب سقوط قصاص نخواهد شد (Mir Mohammad Sadeghi, 2020).

اشتباه در شخص، یعنی هدف، در جرایم علیه تمامیت جسمانی سومین و آخرین صورت از مبحث اشتباه، اشتباه در هدف یا شخص است که در ادبیات حقوقی از آن به‌عنوان خطا در فعل یاد می‌شود. برخلاف اشتباه در هویت که خطا در مرحله‌ی شناخت رخ می‌دهد، در اینجا فرایند ذهنی و شناسایی مقصود به‌درستی شکل گرفته، اما در مرحله‌ی اجرا و به دلیل دخالت عوامل خارجی، نظیر وزش باد، لرزش دست، خطای دید یا واکنش فیزیکی هدف

محسوب می‌شود؛ زیرا اشتباه صرفاً در هویت رخ داده و قصد ارتکاب جنایت بر انسان محقون‌الدم وجود داشته است. اما اگر شخص مورد نظر مرتکب مهدورالدم بوده باشد، در حالی که فردی که جنایت بر او واقع شده محقون‌الدم است، وضعیت متفاوت خواهد بود. در این فرض، از آنجا که مرتکب به تصور اجرای حق قتل اقدام کرده و قصد تعرض به فرد محقون‌الدم نداشته است، جنایت از شمول قتل عمد خارج شده و در قلمرو شبه‌عمد قرار می‌گیرد. در مقابل، اگر شخصی که جنایت بر او واقع شده واقعاً مهدورالدم باشد، اساساً عنوان جنایت تحقق نمی‌یابد؛ زیرا یکی از شرایط اساسی تحقق جنایت، محقون‌الدم بودن قربانی است. در چنین حالتی، هرچند قصاص و دیه منتفی است، اما مطابق تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی، مرتکب ممکن است به مجازات تعزیری محکوم شود (Ghafouri, 2021).

تحلیل این مقررات نشان می‌دهد که برای خروج قتل از قلمرو عمد و تبدیل آن به شبه‌عمد، احراز اعتقاد واقعی مرتکب به مهدورالدم بودن قربانی کفایت می‌کند و لزوماً نیازی به معقول یا موجه بودن این اعتقاد نیست؛ زیرا آنچه در تحلیل عنصر معنوی اهمیت دارد، وضعیت ذهنی مرتکب در لحظه‌ی ارتکاب جرم است. هرگاه ثابت شود که فاعل با این باور اقدام کرده که قربانی فاقد حرمت خون است، در حقیقت، قصد کشتن انسان محقون‌الدم در ذهن او شکل نگرفته است. بند ب ماده‌ی ۲۹۱ قانون مجازات اسلامی نیز به‌روشنی همین مبنا را پذیرفته و جهل یا اشتباه مؤثر در موضوع حق قتل را عاملی برای زوال سوءنیت جنایت عمدی دانسته است. نکته‌ی قابل توجه آن است که منشأ این اشتباه می‌تواند صور گوناگونی داشته باشد و محدود به یک نوع خاص نیست. گاه اشتباه ناشی از خطا در تشخیص موضوع است؛ برای مثال، مرتکب شخصی را به اشتباه سائب‌النبی یا مرتکب جرمی مستوجب قصاص می‌پندارد. در مواردی نیز خطا در تطبیق مصداق رخ می‌دهد؛ مانند آنکه فردی در تاریکی شب شخص دیگری را

مانند جاخالی دادن، رفتار مرتکب از مسیر مورد نظر منحرف شده و به جای اصابت به هدف اولیه، اعم از انسان، حیوان یا شیء، دامنگیر انسان محقون‌الدم دیگری می‌گردد. دکتین حقوق کیفری و برخی از اندیشمندان اسلامی بر این باورند که ماهیت این جنایت، فارغ از مشروع یا نامشروع بودن قصد اولیه، خواه شکار حیوان باشد و خواه قصد قتل انسانی دیگر، به دلیل گستردگی کامل رابطه‌ی ارادی میان مرتکب و مجنی‌علیه واقعی، باید تحت عنوان خطای محض تحلیل شود (Nasrollahi, 2025).

در تحلیل فقهی این تأسیس، اگرچه چهار رویکرد متفاوت، شامل خطای محض، شبه‌عمد، در حکم شبه‌عمد و حتی عمد، قابل شناسایی است (Salehi & Jahani, 2024)، اما قول مشهور و غالب در فقه امامیه، حکم به خطای محض بودن این جنایت است. فقهای امامیه با تمسک به ضابطه‌ی فقدان دوگانه، یعنی انتفای قصد فعل و انتفای قصد نتیجه نسبت به قربانی، استدلال می‌کنند که چون تیر یا ضربه به سمتی رفته که اراده‌ی مرتکب به آن تعلق نگرفته است، ارکان جنایت عمدی یا شبه‌عمدی مفقود است (Allamah Hilli, 1989; Mohaqiq Hilli, 1997; Shaykh Mufid, 1992; Shaykh Saduq, 1997; Tusi, 2008). این در حالی است که در فقه اهل سنت، رویکرد سخت‌گیرانه‌تری مشاهده می‌شود؛ چنان‌که فقهای مالکی و برخی از فقهای حنبلی با تمرکز بر وضعیت اولیه‌ی رفتار، معتقدند اگر فعل آغازین حرام باشد، مانند تیراندازی به قصد کشتن یک انسان بی‌گناه، خطا در اصابت موجب سلب مسئولیت عمدی نمی‌شود و قتل حاصله، عمد محسوب می‌گردد.

بررسی تحولات تقنینی و رویه‌ی قضایی در ایران نشان‌دهنده‌ی یک چرخش آشکار از رویکرد سخت‌گیرانه به سمت مبانی فقهی مشهور است. پیش از انقلاب اسلامی، رویه‌ی قضایی متأثر از آرای نظیر رأی شماره‌ی ۱۸۰۰ مورخ ۱۳۱۶/۸/۱۵ و رأی شماره‌ی ۱۷۰۷ مورخ ۱۳۳۶/۸/۱۵، تمایل داشت که خطا در هدف‌گیری را مانع از تحقق قتل عمد ندانسته و آن را در چارچوب عمد تحلیل کند. با

این حال، قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، با تبعیت از نظر مشهور فقهی، در بند پ ماده‌ی ۲۹۲، وضعیت اصابت تیر به انسان در جریان شکار را به‌عنوان مصداق بارز خطا در هدف، صراحتاً در زمره‌ی جنایت خطای محض قرار داده است (Mir Mohammad Sadeghi, 2020). باید توجه داشت که تصریح قانون‌گذار به مثال شکار در بند پ ماده‌ی ۲۹۲، جنبه‌ی تمثیلی دارد و نه حصری. از منظر اصول تفسیر قوانین کیفری، هرگاه الگوی رفتاری مشابهی رخ دهد که در آن، قصد مرتکب، اعم از تیراندازی، ارائه‌ی غذای مسموم یا پرتاب مواد آتش‌زا، متوجه شخص الف باشد، اما در اثر خطا در اجرا، شخص ب قربانی گردد، حکم قضیه یکسان خواهد بود. بنابراین، اگر شخصی غذای مسمومی را برای الف آماده کند، اما ب آن را بخورد، یا ماده‌ای آتش‌زا را به سوی الف پرتاب کند، ولی به ب اصابت نماید، قتل واقع‌شده نسبت به ب خطای محض است و طبق قاعده، پرداخت دیه بر عهده‌ی عاقله خواهد بود.

با این وجود، نظام حقوقی ایران در این مبحث دو قید بسیار مهم و ظریف را نیز لحاظ کرده است. نخست آنکه اطلاق عنوان خطای محض منوط به عدم تقصیر مرتکب است. چنانچه جنایت واقع‌شده ناشی از بی‌احتیاطی یا بی‌مبالاتی مرتکب باشد، مثلاً تیراندازی در محیطی شلوغ، مطابق بند پ ماده‌ی ۲۹۱ قانون مجازات اسلامی، ماهیت جرم از خطای محض به شبه‌عمد تغییر می‌یابد و مسئولیت پرداخت دیه مستقیماً متوجه شخص مرتکب خواهد شد. دوم، بحث تعدد معنوی و تجزیه‌ی رفتار است؛ بدین معنا که اگر قصد اولیه‌ی مرتکب، ارتکاب جنایت علیه هدف اول، مثلاً قتل دشمن خود، بوده باشد، خطا در اصابت باعث معافیت کامل او نمی‌شود. در این فرض، وی نسبت به مجنی‌علیه واقعی که اشتباهاً کشته شده، مسئول پرداخت دیه‌ی خطای محض یا شبه‌عمد است و هم‌زمان، نسبت به هدف اولیه که تیر به او نخورده، به اتهام شروع

علی‌رغم همگرایی در نتیجه، یعنی سقوط قصاص، واگرایی این دو نهاد در لایه‌های زیرین نظریه‌ی تقصیر و نحوه‌ی انتساب آشکار می‌شود. در جهل، ما با یک نیستی معرفتی، یعنی عدم‌العلم، مواجهیم که مانع از شکل‌گیری قصد می‌شود؛ اما در اشتباه، با یک هستی کاذب، یعنی علم خلاف واقع، روبه‌رو هستیم که منجر به شکل‌گیری قصد منحرف می‌گردد. این تفاوت ماهوی، در اشتباه در هویت به اوج واگرایی می‌رسد؛ جایی که برخلاف جهل بسیط، اراده بر روی جسم حاضر مستقر شده و به دلیل وحدت ابژه، وصف عمد باقی می‌ماند. در حقوق کیفری ایران، واگرایی شدیدی میان جهل به قانون و اشتباه در موضوع وجود دارد. در حالی که جهل به حکم اصولاً رافع مسئولیت نیست، به‌ویژه در جرایم علیه نفس و مادون نفس که در زمره‌ی جرایم فطری قرار می‌گیرند و عقل سلیم بر قبح آن‌ها تأکید دارد، اما اشتباه در وصف بنیادین موضوع، مانند مهدورالدم بودن مجنی‌علیه، حتی اگر ناشی از جهل به قانون باشد، به دلیل اخلال در قصد استحقاق قتل، مانع از استقرار عمد می‌گردد. این پارادوکس نشان می‌دهد که اشتباه موضوعی، واجد وصف معذرت‌پذیرتری نسبت به جهل حکمی است. واگرایی فنی دیگر در نحوه‌ی جبران خسارت نمایان است؛ در برخی صور اشتباه، مانند خطا در هدف، جنایت به خطای محض منقلب گشته و بار مسئولیت از مرتکب به عاقله منتقل می‌شود، در حالی که در عموم موارد جهل موضوعی، مسئولیت در سطح شبه‌عمد باقی مانده و بر عهده‌ی شخص جانی است. در نهایت، از منظر سیاست جنایی تطبیقی، می‌توان استنتاج کرد که حقوق کیفری ایران با الهام از آموزه‌های فقهی، به سمت نوعی شخصی‌سازی مسئولیت حرکت کرده است که در آن، تقصیر ذهنی مرتکب، سنگ‌بنای تعیین نوع جنایت محسوب می‌شود.

پیشنهادهای

در مقام ارائه‌ی رهیافت‌های اصلاحی و پیشنهادات تخصصی، ضرورت دارد سیاست جنایی تقنینی ایران با گذر از رویکرد صرفاً

به قتل عمدی، قابل تعقیب و مجازات تعزیری خواهد بود (Mir Mohammad Sadeghi, 2020).

نتیجه‌گیری

تحلیل نهایی نسبت میان جهل و اشتباه در قلمرو جرایم علیه اشخاص نشان می‌دهد که مواجهه‌ی فقه امامیه و حقوق کیفری ایران با این دو نهاد، نه بر مدار یکسان‌انگاری مفهومی، بلکه بر پایه‌ی نوعی همگرایی در اثر و واگرایی در مبنا سامان یافته است. به بیان دیگر، اگرچه در استعمالات متعارف حقوقی، جهل و اشتباه گاه با تسامح در عرض یکدیگر به کار می‌روند، اما تدقیق در منطق انتساب کیفری و سازوکار تکوین عنصر معنوی آشکار می‌سازد که این دو، از حیث خاستگاه ادراکی و نحوه‌ی مداخله در فرایند شکل‌گیری سوءنیت، واجد ماهیتی متمایزند؛ هرچند در پاره‌ای فروض، به نتایج کیفری هم‌افق منتهی می‌شوند. نخستین و مهم‌ترین نقطه‌ی همگرایی جهل و اشتباه در نظام جنایی ایران، انصراف قصد از موضوع است. در هر دو وضعیت، پیوند میان قصد فعل و قصد نتیجه بر روی مصداق انسان محقون‌الدم مخدوش می‌گردد. یافته‌های این پژوهش مؤید آن است که هم در فقه امامیه و هم در مواد ۱۲۰ و ۲۹۱ قانون مجازات اسلامی، شبهه‌ی موضوعیه‌ی ناشی از جهل و اعتقاد خلاف واقع ناشی از اشتباه، در مقام سقوط قصاص، واجد قدرت تخریبی یکسانی هستند. این همگرایی ناشی از غلبه‌ی اصل احتیاط در دماء است؛ به نحوی که شارع و مقنن، کیفر قصاص را منوط به تطابق بازنمایی ذهنی مرتکب با واقعیت عینی کرده‌اند. همگرایی عملیاتی این دو نهاد در تغییر ماهیت مسئولیت تبلور می‌یابد. چه در فرض جهل به موضوع و چه در فرض اشتباه در مهدورالدم بودن، مقنن با عدول از ظاهر رفتار فیزیکی، به باطن ادراک رجوع کرده و با سلب وصف عمد، مسئولیت را به مجرای شبه‌عمد سوق می‌دهد. این امر نشان‌دهنده‌ی پذیرش نظریه‌ی یگانگی اثر در قبال موانع معرفتی سوءنیت است.

خطای محض اجتناب شده و بر مبنای نظریه‌ی انتقال قصد، مسئولیت مرتکب در چارچوب جنایات عمدی یا دست‌کم شبه‌عمدی بازتعریف شود. در نهایت، تمرکز رویه‌ی قضایی بر تفکیک میان اشتباه در هویت به‌مثابه‌ی خطا در انگیزه و اشتباه در موضوع به‌مثابه‌ی مانع ثبوتی عمد، می‌تواند به یکپارچگی تحلیل عنصر معنوی در محاکم جنایی انجامیده و از تشتت در تشخیص مرزهای میان قصاص و دیه در پرونده‌های پیچیده‌ی معرفتی ممانعت به عمل آورد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The present study examines the effects of ignorance and mistake on the mental element of crimes against the physical integrity of persons in Iranian criminal law and Imami jurisprudence. The central premise of the research is that criminal liability in bodily crimes cannot be properly established merely by proving the external act; rather, the attribution of the act to the offender depends on the conjunction of will, awareness, intention, and the offender's cognitive relation to the prohibited result. In this framework, ignorance and mistake are not marginal psychological states, but legally significant factors capable of weakening, transforming, or eliminating the mental element of the offense. Ignorance, especially when it concerns the subject matter of the offense, may prevent the formation of criminal intent, while mistake may create a divergence between the offender's internal representation and external reality. This issue is particularly important in crimes against physical integrity because even a minor disturbance in the proof of awareness or intention may alter the legal

توصیفی در مواد قانون مجازات اسلامی، به سمت تدوین یک الگوی معیارسازی‌شده از اشتباه موجه حرکت نماید. از منظر تحلیل دگماتیک، پیشنهاد می‌گردد که مقنن با الحاق تبصره‌ای به ماده‌ی ۲۹۱، استناد به اشتباه در مهدورالدم بودن را منوط به احراز متعارف بودن منشأ اشتباه بر اساس استانداردهای یک شخص بصیر و محتاط در دماء نماید؛ تا بدین‌وسیله، مرز میان خطای ادراکی معذور و تقصیر ناشی از تهور مشخص شده و از تبدیل نهاد اشتباه به ابزاری برای ایذا و خروج از انضباط عمومی جلوگیری گردد. افزون بر این، در راستای صیانت از نظام سلسله‌مراتبی ارزش‌ها در فقه امامیه، بازنگری در ماهیت حقوقی خطا در هدف موضوع بند پ ماده‌ی ۲۹۲ الزامی به نظر می‌رسد؛ به‌گونه‌ای که با تفکیک میان قصد مباح، مانند شکار، و قصد مجرمانه، مانند قتل انسان الف، در مواردی که هدف اولیه محقون‌الدم بوده است، از تسری حکم

characterization of the offense from intentional crime to quasi-intentional crime or pure mistake, thereby changing the sanction from *qisas* to *diyyah*. Iranian criminal law, especially under the Islamic Penal Code of 2013, has adopted many concepts derived from Imami jurisprudence, but the relevant provisions on ignorance, mistake, doubt, and criminal attribution are dispersed and sometimes lack precise operational standards. By contrast, Imami jurisprudence offers a more conceptually layered framework through doctrines such as the presumption of innocence, the Rule of Dar', caution in matters of blood, and the distinction between excusable and culpable ignorance (Akhundi, 2012; Etemadi & Zalipour Madab, 2024; Khorrami Araghi et al., 2020; Shams Nateri et al., 2024).

From a conceptual standpoint, the study distinguishes between simple ignorance and compound ignorance as two different cognitive states with different implications for criminal liability. Simple ignorance refers to the absence of knowledge accompanied by

awareness of that absence; the person does not know and is aware that he or she does not know. This form of ignorance includes doubt, conjecture, and uncertainty, none of which can substitute for legally relevant knowledge unless supported by a valid source of authority. Compound ignorance, by contrast, occurs when a person lacks true knowledge but believes that he or she knows; in this case, the mind is not empty but is occupied by a false belief. Mistake is therefore best understood as a form of compound ignorance because it involves a positive but incorrect perception of reality. This distinction is crucial because simple ignorance usually concerns the absence of knowledge, while mistake concerns the corruption or misdirection of knowledge. The study further distinguishes between ignorance of law and ignorance of fact. Ignorance of law concerns lack of awareness of the legal or religious ruling, and under both traditional criminal doctrine and jurisprudential principles, it is generally not accepted as a ground for exemption unless it is excusable and acquisition of knowledge was not reasonably possible. Ignorance of fact, however, directly affects the mental element because knowledge of the object, victim, or material circumstances of the act is indispensable for intentional liability in crimes against persons (Ardabili, 2018a; Hasani & Shahcheragh, 2018; Khomeini, 2011; Mousavi Mojab & Mohammadi, 2015).

The mental element of crimes against physical integrity is structurally composed of general intent and specific intent. General intent refers to the conscious and voluntary commission of the physical act, while specific intent refers to the will to bring about the prohibited result. In result-based offenses, such as homicide and bodily injury, the mere performance of a physical act is insufficient for establishing intentional liability unless the offender either intends the prohibited result or knowingly accepts its occurrence. Article 144 of the

Islamic Penal Code reflects this structure by requiring intent toward the result or knowledge of its occurrence for intentional crimes. In crimes against persons, this requirement becomes especially sensitive because the object of protection is human life and bodily integrity. Therefore, knowledge that the act is directed toward a legally protected human being is not merely evidentiary but constitutive of the offense. If the offender believes that the target is an animal, an object, or a person whose blood is not protected under the law, the intention required for intentional crime may be undermined. This is why mistake or ignorance in the subject matter of bodily crimes may shift the offense into the category of quasi-intentional crime. The study also emphasizes the distinction between motive and intent: motive may explain why the offender acted, but it cannot replace the legal requirement of intent toward the criminal result. Thus, compassionate motives, retaliatory motives, or honor-related motives do not alter the structure of the mental element unless they affect the offender's knowledge or intention regarding the protected object or result (Ardabili, 2018b; Goldouzian, 2024; Mir Mohammad Sadeghi, 2020; Sattari, 2022).

The analysis of simple ignorance, or doubt, demonstrates that the Rule of Dar' occupies a central role in limiting criminal attribution where reasonable uncertainty exists. In Imami jurisprudence, the well-known maxim that punishments are averted by doubts has been treated as a foundational principle of criminal restraint, especially in cases where the conditions of liability are uncertain. Although the classical formulation is often associated with *hudud*, many jurists and criminal law scholars have interpreted it more broadly as a principle that prevents the imposition of severe criminal consequences where doubt affects the proof of the offense or responsibility. In Iranian criminal law, Articles

120 and 121 of the Islamic Penal Code reflect this logic by recognizing the effect of doubt in the occurrence of crime, the conditions of crime, or the conditions of criminal responsibility. The study shows that doubt may arise in relation to the legal element, the material element, or the mental element. When doubt concerns the mental element, it directly prevents the establishment of criminal intent because intentional liability requires proof of knowledge and will. In crimes against physical integrity, this function is especially significant because the distinction between intentional homicide, quasi-intentional homicide, and pure mistake depends heavily on the precise reconstruction of the offender's mental state. Therefore, doubt is not merely a procedural obstacle; it is a substantive factor that determines whether the mental element can be attributed to the accused at all (Etemadi & Zalipour Madab, 2024; Khoei, 1976; Khorrami Araghi et al., 2020; Saduq, 1992).

The study further analyzes mistake as compound ignorance and classifies its major forms in crimes against physical integrity. Mistake in the identity of the victim occurs when the offender acts against the person physically present before him, but wrongly believes that this person is someone else. In such cases, if both the intended person and the actual victim are protected persons, the offense remains intentional because the offender intended to attack a living human being and the error concerns identity rather than the legally protected subject. Article 294 of the Islamic Penal Code confirms this approach. By contrast, mistake regarding the victim's status as a person whose blood is unprotected has different consequences. If the offender genuinely believes that the victim is subject to lawful killing, while the victim is in fact protected, the intention to kill a protected human being is absent, and the offense may be treated as quasi-intentional rather than intentional. This form of mistake affects the

mental element more deeply than ordinary identity mistake because it concerns the protected legal status of the victim. Finally, mistake in target, or *aberratio ictus*, occurs when the offender aims at one target, but due to deviation in execution, the act strikes another protected person. The dominant view in Imami jurisprudence treats such a case as pure mistake because neither the act nor the result was intended with respect to the actual victim. The Islamic Penal Code of 2013 largely follows this position, particularly through Article 292, while also preserving the possibility of quasi-intentional liability where the offender's negligence contributes to the harmful result.

The conclusion of this research is that ignorance and mistake affect the mental element of bodily crimes through both convergent and divergent mechanisms. They converge insofar as both may interrupt the attribution of intentional criminality by preventing the alignment of the offender's will and awareness with the protected human subject. This is why both factual ignorance and mistake concerning legally relevant circumstances may result in the removal of *qisas* and the transformation of liability into *diyyah*-based responsibility. However, they diverge in their cognitive structure and in the way they operate within criminal attribution: ignorance is a lack of knowledge, whereas mistake is false knowledge; ignorance may prevent the formation of intent, while mistake may redirect intent toward a legally different object. The study ultimately shows that Imami jurisprudence provides a more coherent conceptual structure for differentiating excusable and culpable cognitive failure, whereas Iranian criminal law has reflected these doctrines in a scattered and sometimes incomplete manner. For judicial security and consistency in bodily crimes, it is necessary to systematize legislative and interpretive standards, clarify the criteria for excusable

mistake, distinguish identity mistake from mistake in protected legal status, and develop a more precise judicial framework for determining when ignorance or mistake transforms intentional crime into quasi-intentional crime or pure mistake.

References

- Akhundi, R. (2012). The Concept of Ignorance. *Islamic Law Research Journal*, 13(1), 95-124.
- Allamah Hilli, H. i. Y. i. M. a.-A. (1989). *Irshad al-Adhhan ila Ahkam al-Iman* (1st ed.). Islamic Publications Office Affiliated with the Society of Seminary Teachers of Qom.
- Amiri, M., Yaghouti, E., Masoudi Magham, A., & Ommi, A. (2024). The Ruling on Homicide Arising from Mistake in Person in Jurisprudence, the Islamic Penal Code, and the Common Law Legal System. *Studies in Islamic Jurisprudence and Law*, 16(34), 109-138.
- Ardabili, M. A. (2018a). *General Criminal Law* (49th ed., Vol. 2). Mizan.
- Ardabili, M. A. (2018b). *General Criminal Law* (56th ed., Vol. 1). Mizan.
- Etemadi, A., & Zalipour Madab, M. (2024). The Equation of Ignorance and Doubt in Iranian Criminal Law, Imami Jurisprudence, and Judicial Practice. *Criminal Law Doctrines of Islamic Countries*, 1(1), 1-23.
- Ghafouri, A. (2021). *Exam-Oriented Commentary on the Islamic Penal Code*. Arya Dad.
- Goldouzian, I. (2024). *Essentials of General Criminal Law* (26th ed.). Mizan.
- Habibzadeh, M. J. (2023). *General Criminal Law*. Mizan.
- Haji, D. (2018). *Crimes Against Persons: Homicide* (2nd ed.). Mizan.
- Hajipour, T. (2022). The Nature of the Offense Arising from Belief in the Victim Being Mahdur al-Dam in Light of Judicial Practice. *Ray Quarterly*, 11(38), 105-123.
- Hasani, M. H., & Shahcheragh, S. H. (2018). The Effect of Ignorance of Law on Criminal Responsibility from the Perspective of the Islamic Penal Code. *Studies in Islamic Jurisprudence and Law*, 10(19), 115-136.
- Khoei, A. Q. (1976). *Mabani Takmilat al-Minhaj* (Vol. 1). Matbaat al-Adab.
- Khomeini, R. (2011). *Tahrir al-Wasilah* (Vol. 2). Al-Maktabah al-Ilmiyyah al-Islamiyyah.
- Khorrami Araghi, E., Mousavi, S. M. S., & Mahdavi-pour, A. (2020). Analysis of the Foundations of Disagreement on the Criterion of Dar' Doubt from the Perspective of Imami Jurists. *Jurisprudence and Principles Quarterly*, 52(4), 63-86.
- Mir Mohammad Sadeghi, H. (2020). *Crimes Against the Physical Integrity of Persons* (29th ed.). Mizan.
- Mohammadkhani, A. (2018). *The Mental Element of Unintentional Crimes* (Vol. 2). Mizan.
- Mohaqiq Hilli, N. a.-D. J. i. H. (1997). *Al-Mukhtasar al-Nafi fi Fiqh al-Imamiyyah* (8th ed.). Mu'assasat al-Matbuat al-Diniyyah.
- Mousavi Mojab, S. D., & Mohammadi, M. (2015). The Effect of Legal Ignorance on Criminal Responsibility from the Perspective of Imami Jurisprudence. *Fihi Foundations of Islamic Law*, 8(16), 99-122.
- Nasrollahi, S. M. H. (2025). The Role of Mistake in Target and Identity in Determining the Nature of Homicide from the Perspective of Imami Jurisprudence. *Jurisprudential Researches up to Ijtihad*, 9(17), 67-90.
- Pourbafrani, H. (2022). *Specific Criminal Law: Crimes Against the Physical Integrity of Persons*. Shahr-e Danesh.
- Saduq, M. (1992). *Man La Yahduruhu al-Faqih* (Vol. 4). Dar al-Dawa.
- Salehi, E., & Jahani, A. A. (2024). An Analysis of the Ruling on Homicide Arising from Mistake in Target in Imami Jurisprudence. *Journal of Islamic Jurisprudence and Law Research*, 20(75), 197-228.
- Sattari, B. (2022). *Comprehensive Commentary on General Criminal Law* (4th ed.). Arshad.
- Shams Nateri, M. E., Ebrahimi, R., & Abbasi Mehreh, H. (2024). A Comparative Study of Factual and Legal Ignorance in Iranian Criminal Law and Imami Jurisprudence. *Criminal Law Doctrines of Islamic Countries*, 4(1), 67-88.
- Shaykh Mufid, M. i. M. i. N. a.-U. a.-B. (1992). *Al-Muqni'ah* (1st ed.). World Congress of the Millennium of Shaykh Mufid.
- Shaykh Saduq, M. i. A. (1997). *Al-Hidayah fi al-Usul wa al-Furu* (1st ed.). Imam Hadi Institute.
- Tusi, A. J. M. i. H. (2008). *Al-Mabsut fi Fiqh al-Imamiyyah* (3rd ed.). Al-Maktabah al-Murtadawiyyah li-Ihya al-Athar al-Jafariyyah.